

# سده بیست و یکم و آینده علوم اجتماعی

نویسنده: دکتر فرهنگ ارشاد\*

## پیشگفتار

جهان در سده بیستم بحرانها و چالشهای سنگینی از سرگذرانده است. دو رویداد شوم و دهشتناک جنگ جهانی و بحران بزرگ بین دو جنگ و دگرگونیها و چالشهای بزرگ در سالهای پایانی این سده شواهدی در این زمینه است. شاید بتوان بحران جهانی در سده بیستم را از ابعاد گوناگون بررسی کرد. از بُعد اقتصادی، نظام سرمایه‌داری جهانی در اوج پیشرفت خود، با بحرانهای سنگینی روبه‌رو بوده است؛ چنان‌که بحران سالهای ۱۹۳۰ نمود بارزی از رکود اقتصادی بود. پس از جنگ جهانی دوم، بحرانهای اقتصادی چندی روی داده، که از جمله آنها باید از بحرانهای دهه ۱۹۹۰ یاد کرد که امواج خروشان بیکاری در کشورهای سرمایه‌داری از نمودهای بارز آن است و بر زندگی بسیاری از گروههای اجتماعی در جهان، بویژه لایه‌های فقیرتر سخت اثر گذاشته است. از بُعد سیاسی می‌توان به جنگ سرد و مبارزه قدرتهای بزرگ بر سر تقسیم جهان و پایان یافتن ناگزیر استعمار کلاسیک و خلأ قدرت در کشورهای استعمارزده بویژه در آفریقا اشاره کرد که چالشهای پیچیده‌ای در سطوح ملی و

جهانی در پی آورده و نیز آشفتگیهای اروپای شرقی و دگرگونیهای بزرگ در آرایش قدرت در جهان در دو دهه گذشته که نمود برجسته‌ای از بحران سیاسی در سده بیستم است و هنوز زندگی جهانیان زیر آثار ناشی از امواج این زلزله سیاسی است، تا آنجا که ناآرامی و بی‌ثباتی از واقعیتهای زندگی روزانه شده است. از بُعد اجتماعی، نابرابری در سطوح جهانی و ملی و ناامنی اجتماعی زمینه را برای گسترش بی‌هنجاری و کژروهای اجتماعی فراهم آورده است. گزارش توسعه انسانی که هر سال از سوی سازمان ملل متحد منتشر می‌شود در ۱۹۹۸ گویای آن بود که دارایی ۲۲۵ تن از بزرگترین ثروتمندان جهان برابر با درآمد ناخالص ملی بیش از ۴۷ درصد جمعیت جهان است، یعنی فقیرترین مردمان که شمارشان به ۲/۵ میلیارد نفر می‌رسد. در همین گزارش آمده بود که اگر این گروه ثروتمند تنها از چهار درصد دارایی خود چشم‌پوشد، گرسنگی و مسایل آموزشی در سطح جهان ریشه‌کن می‌شود! اعتیاد، سایه شوم و سنگین خود را بر سر جهانیان افکنده و شرایط نگران‌کننده‌ای پدید آورده و هر کس با شعور عادی می‌تواند گمان کند که دستهای پنهان مافیایی به گونه سازمان‌یافته در نگهداری این وضع ضد

بشری در کار است.

از این رو جهان امروز با بحرانی ژرف و گسترده روبه‌روست. بی‌گمان در این فضای بحران زده، هم خداوندان زر و زور و هم توده‌های محرومان جهان از آینده خود نگرانند. در اینجا نمی‌خواهیم به این نکته بیردازیم که سر نخ یا مهار این بحران در دست کیست، اما دست کم از دید نویسنده می‌توان گفت که اگر قدرتمندان جهان نمی‌توانند یکسره بر نیروی محرکه این بحران چنگ اندازند و آنرا به سود خود کنترل کنند، این را هم صلاح نمی‌دانند که مانند بسیاری از ملت‌های محروم و تهیدست در جهان سوم، تنها تماشاگر جریان طوفان باشند و خود را ناگزیر به امواج آن بسپارند. از این رو، آنها که قدرت بیشتری دارند بی‌میل نیستند به بحران موجود دامن بزنند تا شاید با سوار شدن بر امواج و با قرار گرفتن بر محور بحران، دست کم با رویدادهای نامنتظر کمتری روبه‌رو شوند و بیش از این مهار کارها را از دست ندهند. شاید بتوان گفت که در شرایط کنونی، خداوندان قدرت هم می‌ترسند و هم می‌ترسانند و بدین‌سان عرصه را بر جهانیان تنگتر می‌کنند.

نکته چهارمی که قابل توجه است، فرایند جهانی شدن و گسترش شبکه‌های جهانی اینترنتی و آثار تازه آن است. نفوذ و گسترش این فرایند به اندازه‌ای است که هر چند خداوندان قدرت بیشترین بهره را از آن برده‌اند، و نیز تکنولوژی اطلاع‌رسانی در جنبه‌های گوناگون علم، زندگی و کار اثر ژرفی داشته است، ولی جریان سهمگین و سیال آن و نوآوری‌های روزبه‌روز که تا افق‌های دور دست می‌رود، آینده را پیچیده‌تر و تاریک‌تر کرده است. نوآوری‌های دم‌به‌دم در این فرایند به اندازه‌ای جدی است که هر قانونمندی و نیز چارچوب نظری تبیین جهانی شدن، پس از مدتی کوتاهی جای خود را به گفتمانی تازه می‌دهد، تا جایی که حتی نظریه‌پردازان بر این باورند که نظریه‌های باثباتی درباره جهانی شدن هنوز شکل نگرفته است، و دگرگونی‌های بی‌دری به اندازه‌ای است که روشن نیست فرایند جهانی شدن به کجا می‌رود و به هر رو فردای مه‌آلودی در برابر ما قرار داده است.

## بحران در علوم

بحرانها و دگرگونی‌های بزرگ در سه دهه پایانی سده

بیستم بر وضع دانش نیز اثر گذاشته و بویژه علوم اجتماعی از آنها برکنار نمانده است. به همین سبب در دهه پایانی سده بیستم پژوهشی گسترده از سوی گروهی از اندیشمندان سرشناس اجتماعی و به سرپرستی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی انجام شد که موضوع محوری آن تشخیص ماهیت بحران در علوم اجتماعی بود و نتیجه‌اش با عنوان «گزارش کمیسیون گلبانگیان» در ۱۹۹۶ انتشار یافت. این مقاله، برداشتی کلی از این گزارش است که چکیده آن از سوی آتیلیوبرون در نشریه «جامعه‌شناسی معاصر» ارگان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی منتشر شده است.<sup>۱</sup> مکمل آن، مقاله‌ای است که امانوئل والرشتاین (رئیس وقت انجمن جامعه‌شناسی و سرپرست گروه پژوهشگران کمیسیون گلبانگیان) در گزارش سال ۱۹۹۹ یونسکو با عنوان «گزارش جهانی علوم اجتماعی»، منتشر کرده است.<sup>۲</sup> در این نوشتار بر آنیم که به کمک منابع یاد شده و منابع کمکی دیگر نگاهی هرچند کلی به آینده علوم اجتماعی بیفکنیم. بی‌گمان آینده‌نگری و پیش‌بینی وضع علوم اجتماعی، آنهم در سایه شرایط بسیار ویژه‌ای که اینک بر جهان چیره است، کاری است بسیار دشوار؛ هر چند به سبب همین شرایط کلی جهان و شرایط ویژه ایران، این کوشش می‌تواند ضرور و شایان اهمیت باشد و اگر صاحب‌نظران ژرف‌اندیش ایران به نقد و تکمیل چنین

● گزارش توسعه انسانی که هر سال از سوی سازمان ملل متحد منتشر می‌شود در ۱۹۹۸ گویای آن بود که دارایی ۲۲۵ تن از بزرگترین ثروتمندان جهان برابر با درآمد ناخالص ملی بیش از ۴۷ درصد جمعیت جهان است، یعنی فقیرترین مردمان که شمارشان به ۲/۵ میلیارد نفر می‌رسد. در همین گزارش آمده بود که اگر این گروه ثروتمند تنها از چهار درصد دارایی خود چشم‌پوشد، گرسنگی و مسایل آموزشی در سطح جهان ریشه کن می‌شود.

بین علوم طبیعی و علوم انسانی جدایی افتاد؛ سپس این جریان به جدایی قلمرو علم و فلسفه از یکدیگر انجامید و ریشه و شالوده این دگرگونی، آموزه یا پارادایم نیوتونی/ دکارتی بود. مؤلفه نیوتونی این آموزه، که شالوده عمومی تلاشهای علمی پس از رنسانس است، این فرض را مسلم می‌داند که تقارن کامل بین گذشته و آینده وجود دارد، و قانونمندی عالم هستی بر این اصل استوار شده است. بر پایه این اصل که شالوده محکمی برای تجربه استقرایی بود، علوم نوحاسته شکل گرفتند. مؤلفه دکارتی این آموزه نیز نیروبخش این اندیشه بود که دوگانگی همیشگی و بی‌چون‌وچرایی بین بشریت و طبیعت، بین روح و جسم، و بین عالم ماده و عالم معنا وجود دارد.

براین اساس، دانش بشر در آغاز دو شاخه شد، و بین علوم طبیعی و علوم انسانی یا بین علم و فلسفه جدایی افتاد. در پی آن، دوادی جداگانه معرفت و دوره گوناگون شناخت - شناسی پدید آمد، گویی هر یک در پی حقیقت جداگانه‌ای بود. بدین‌سان دو شیوه حقیقت‌جویی، دو جهت معرفتی، و «دو فرهنگ» اندیشه‌ورزی رخ نمود. در این فضای تنش آلود جدایی علم و فلسفه (که فهم عمومی بشر هم با آن سازگار نبود) علوم اجتماعی زاده شد: فرزند طلاق! پیروی دانشمندانی مانند آگوست کنت از علوم مثبت (فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی که آزمایش‌پذیر بودند) سبب توسعه و تلون نگرش مثبت‌گرا (پوزیتیویسم) و روش تجربه‌گرا شد. جدایی فلسفه و علم و نهادی شدن این امر، قضیه اصلی نبود بلکه نکته مهم این بود که در این کشاکش، کفه ترازوی سنجش معرفت به سود علوم تجربی سنگین شد؛ گسترش فلسفه محدود و فاصله آنها بیشتر شد. گسترش نظام دانشگاهی در سده نوزدهم که از آثار گسترش دانش بود و همراه با آن، رشته‌های تازه دانش شکل گرفت و چگونگی جدایی دانش و فلسفه را پیچیده‌تر کرد. دانش اجتماعی که در کشاکش بین علوم طبیعی و علوم انسانی رو به رشد بود، گاهی به این سو و گاهی به آن سو کشیده می‌شد. این سرگردانی از ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ به مدت یک سده ادامه یافت و جدایی دو وادی دانش بشر، رفته‌رفته نهادینه شد. آن دسته که به فلسفه و علوم انسانی گرایش داشت، روش اندیشه‌مداری (idiography) در پیش گرفتند و آنها که به علوم طبیعی مایل بودند، روش قانون‌مداری (nomothet-

● الگویی علمی که از سده هیجدهم تا کنون شیوه مسلط بوده و علوم اجتماعی بر آن تکیه دارد، دچار بحران شده است. بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی، قضایای علم نیوتونی را از دهه ۱۹۶۰ به این سو سخت مورد نقد قرار داده‌اند. این اندیشه نیرو یافته است که عالم هستی پیچیده‌تر از آن است که دانشمندان دوران روشنگری (سده ۱۸) امیدوار به کشف همه رموز آن بودند.

مباحثی بیردازند، چه بسا آثاری سودمند به بار آید. پژوهشگران کمیسیون گلبانگیان بر این باورند که اگر بتوانیم پیشینه شکل‌گیری علوم اجتماعی، بویژه از سده نوزدهم به این سو را بار دیگر بررسی و در وضع بحرانی علوم اجتماعی در شرایط کنونی کنکاش کنیم، شاید این کوشش، افقی نیمه روشن برای آینده علوم اجتماعی در سده بیست‌ویکم پیش روی ما ترسیم کند. البته چنان‌که خواهیم دید این روش بررسی و آینده‌نگری نیز بعنوان روشی علمی مورد تردید قرار گرفته است، ولی به نظر می‌رسد تا هنگامی که روشی مؤثرتر و قانع‌کننده‌تر در دست نباشد، کوشش در این راه بیهوده نخواهد بود.

«به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل».

## نگرشی تاریخی بر شکل‌گیری

### علوم اجتماعی

تا پیش از سده شانزدهم میلادی گل دانش بشری از یکپارچگی شناخت‌شناسی برخوردار بود و مرزهای روشنی میان رشته‌های گوناگون دانش پیدا نشده بود. چنانکه در خاورزمین هم به کسی «حکیم» می‌گفتند، که ممکن بود پزشک، فیلسوف، شاعر، یا ستاره‌شناس و در بسیاری موارد از دانشهای گوناگون برخوردار باشد. از سده شانزدهم میلادی، بویژه در سده هیجدهم، با گسترش دامنه دانشها، دانش یگانه بشری چند شاخه شد و نخست

طبیعی، قضایای علم نیوتونی را از دهه ۱۹۶۰ به این سو سخت مورد نقد قرار داده‌اند. این اندیشه نیرو یافته است که عالم هستی پیچیده‌تر از آن است که دانشمندان دوران روشنگری (سده ۱۸) امیدوار به کشف همه رموز آن بودند. دانشمندان امروز دریافته‌اند که آینده در اساس نامطمئن است، هرچند به نظر می‌رسد این بی‌اطمینانی با آنچه در بینش پسانوگرایی مطرح است، یکی نیست یا دستکم اینکه پسانوگرایی سخت از آن اثر می‌پذیرد، نه اینکه پرچمدار آن باشد. دانشمندان علوم طبیعی بی‌برده‌اند که تعادل‌گرایی سیستم‌های طبیعی که اصلی‌تعمیم یافته بود، اکنون امری استثنایی شمرده می‌شود و تأکید بر این است که پدیده‌های طبیعی همواره از حالت تعادل دور و دچار بی‌نظمی و آشفتگی (انترویی) می‌شوند تا سرانجام از بی‌نظمی، نظم تازه سربرمی‌آورد

● بحران نظریه پردازی چنان بر حوزه جامعه‌شناسی سایه افکننده است که آشکارا جلو هر کوششی با هدف نظریه پردازی درباره جامعه در کلیت آن، چنانکه هگل می‌گفت، رامی‌گیرد. در این وضع، جامعه‌شناسی چنان در بند تقلیل‌گرایی و خودکاهی فراتخصص‌گرایی گرفتار آمده که می‌خواهد با نادیده گرفتن جنگل، درخت را تحلیل کند! بحران در جامعه‌شناسی که بویژه ناشی از پیروی آن از تجربه‌گرایی پوزیتیویسم بود، حال که پوزیتیویسم در برابر تندباد انتقاد قرار گرفته، به گفته برون گرفتار «معجون سکرآور پوچ‌انگاری پسانوگرایی» شده که با پیروی از نسبی‌گرایی تند، هرگونه بحث درباره مفاهیمی مانند «درست و نادرست» و «خردورزی» و استدلال قانون‌مندانه علمی را انکار می‌کند.

ic) را پی گرفتند. سرانجام، اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به پیروی از فیزیک و مکانیک نیوتونی و منطق تجربه‌گرایی دکارتی، یا به پیروی از روش‌های قانون‌مدار و تجربی، راه گسترش خود را در پیش گرفتند. بی‌سبب نیست که آگوست کنت که از پیشگامان تفکر پوزیتیویستی است، با جدا کردن علوم اجتماعی از فلسفه (در میانه سده ۱۹) پرچم استقلال جامعه‌شناسی را برافراشت و بر یکی از شش جلد کتاب خود که به‌همین منظور نوشته بود، عنوان «فیزیک اجتماعی» نهاد، ولی چون چندی پیش از آن کتله کتابی به همین نام - و شاید بر پایه همین دیدگاه منتشر کرده بود - کنت عنوان کتاب خود را «سوسیولوژی» نهاد، که ما هم به پیروی از زنده یاد دکتر غلامحسین صدیقی، به آن «جامعه‌شناسی» می‌گوییم. در سراسر سده نوزدهم با انتشار آثار صاحب‌نظرانی مانند ژان باتیست سی، آدام اسمیت، ریکاردو، کارل مارکس، ماکس وبر و امیل دورکیم، علوم اجتماعی رشد چشمگیری یافت. باید افزود که هرچند کسانی چون آگوست کنت، راه علوم اجتماعی را با پافشاری از فلسفه جدا کردند، ولی از سوی دیگر پی بردند که علوم اجتماعی نمی‌تواند یکسره پیرو فیزیک و شیمی باشد، زیرا مانند آنها آزمایش‌پذیر نیست و روش‌های ویژه خود را می‌جوید. از این رو، شاخه‌های دانش بشر بیشتر شد و سه وادی دانش شکل گرفت: علوم انسانی\*، علوم طبیعی و علوم اجتماعی. از میانه سده بیستم یعنی پس از خاموشی آتش جنگ جهانی دوم، تلاش‌های علمی از نو بالا گرفت، ولی از دهه ۱۹۷۰ به این سو، به دلایلی چند، از جمله بحران‌های سیاسی و اقتصادی و نیز به سبب متزلزل شدن شالوده علمی آموزه‌های نیوتونی / دکارتی و نقدهای سنگینی که از شیوه تفکر پوزیتیویستی شد بحرانی گسترده، دامن علوم، بویژه علوم اجتماعی را گرفت. پیدایش روحیه پوچ‌انگاری پسانوگرایی، که به باور پاره‌ای از صاحب‌نظران، خود فرزند راستین این بحران است، وضع را پیچیده‌تر کرده است.

### چالش‌های کنونی در علوم اجتماعی

چنان‌که گفته شد، الگویی علمی که از سده هیجدهم تاکنون شیوه مسلط بوده و علوم اجتماعی بر آن تکیه دارد، دچار بحران شده است. بسیاری از دانشمندان علوم

را به آزمون تجربی می‌گذارد که گویی نتیجه آن از پیش معلوم است.<sup>۵</sup>

امانوئل والرشتاین برای اینکه منفعلانه و مایوس، تنها نظاره‌گر این بحران نباشد، بازسازی علوم اجتماعی را مورد توجه قرار داده و نخستین گام در این راه را خود-انتقادی دانسته است. او می‌گوید تنها یک روح سرگشته و جزم‌اندیش می‌تواند بحرانی ژرف را که بر اقتصاد نئوکلاسیک سایه افکنده است پنهان کند. آتیلیو پرون که فشرده‌ای از گزارش کمیسیون گلبانگیان به دست داده و برداشتهای خود را بر آن افزوده است، با اقتباس و پیروی از والرشتاین می‌نویسد، مسئله تنها تأکید بر شکافی ژرف نیست که بین دیدگاه گسترده جامعه‌شناختی، تاریخی، فلسفی، و نیز اقتصادی کسانی مانند آدام اسمیت و برندگان امروزی جایزه نوبل وجود دارد؛ برندگان مزبور به این سبب جایزه می‌گیرند که یک فرمول ساختگی ریاضی‌گونه طراحی می‌کنند که ابزاری برای دلالت مالی و بازارهای بورس فراهم آورند تا بتوانند نوسان بهای اوراق قرضه و انواع سهام را پیش‌بینی کنند؛ چیزی که پاره‌ای از اقتصاددانان معتبر کلاسیک آن را «اقتصاد کازینویی» یا قمارخانه‌ای نامیده‌اند. پرون، برای نمونه، از گفته‌ای از گری بکر (Gary Becker) برنده جایزه نوبل یاد می‌کند و می‌نویسد او در دیداری که از آرژانتین داشته، در سخنرانی

(برداشتی از دیالکتیک هگل، اما نه در زمینه اندیشه و خرد، بلکه درباره پدیده‌های طبیعی) یعنی اینکه دانشمندان در رشته فیزیک آگاهانه به فلسفه نزدیک می‌شوند (جبران گذشته؟!); درحالی که در مکتب کارکردگرایی پارسونز که در سالهای پس از جنگ دوم پا گرفت، همچنان بر تعادل سیستمهای اجتماعی تأکید می‌شود. و می‌دانیم که نگرش سیستمی در علوم اجتماعی، برخاسته از نظریه‌های سیستمی در فیزیک است. از هنگامی که پشت‌بند این دیدگاه سست شده، بحران ریشه‌ای در علوم اجتماعی تجربه‌گرا، سخت چشمگیر است.

شاید بتوان بحران در علوم اجتماعی را در دو سطح کلان و خرد یا عام و خاص مورد بحث قرار داد. مراد از اندیشه‌های بحران در سطح کلی، اثر شرایط عمومی جهان بر علوم اجتماعی است.

هورک هایمر، از اندیشمندان نامدار مکتب انتقادی فرانکفورت، می‌گوید در دانش جهان بورژوازی بحران وجود دارد و این وضع از بحران عمومی در جامعه سرمایه‌داری مایه می‌گیرد. از دید او، علم بورژوازی نمی‌تواند نظریه‌ای برای جامعه به دست دهد که تعارضات و تضادهای جامعه و فضای بحرانی آن را باز نماید. چنین علمی چون تنها به داده‌های تجربی توجه دارد، از پیش‌بینی تحولات ناتوان است. می‌دانیم که جامعه‌شناسی خرد در آمریکا و بسیاری کشورهای غربی بر محور تجربه‌گرایی است. چنین مکتبی در حوزه جامعه‌شناسی خرد پویاست، درحالی که شناخت خرد و اجزا، بی‌شناخت کل میسر نیست. به باور هورک هایمر، تنها فهم فلسفی کلیت، سبب شناخت معنای وجود اجتماعی ما می‌شود. تعارض ظاهری میان فرد و کلیت، ساخته علم بورژوازی است.<sup>۶</sup> از این رو، برداشت کلی از گفته هورک هایمر این است که علم نو در جهان سرمایه‌داری رشد کرده است و چون خاص (همان‌گونه که هورک هایمر هم اشاره می‌کند)، ناشی از پیروی علوم اجتماعی از تجربه‌گرایی علوم طبیعی و وفاداری آن به روش پوزیتیویستی است که در چارچوب خردنگری، تقلیل‌گرایی و تجربه‌گرایی ناب گرفتار است، به گفته نقادان روش پوزیتیویستی، پژوهشهایی از این دست اموری

● علم در جامعه ما هنوز بومی و درون‌زانشده است. نخستین گام برای رفع این مشکل بنیادی، گسترش پژوهشهاست. پژوهش در جامعه ما هنوز جای شایسته خود را پیدا نکرده و در متن فعالیتها و نهادهای علمی قرار نگرفته است. دانشگاهیان ما بهتر می‌دانند بیشتر وقت خود را به آموزش بگذرانند تا به پژوهش. از سوی دیگر، دسترسی به پژوهشهای زاینده و پویا چیزی نیست که تنها به همت پژوهشگران واگذاشته شود.



● شیوه‌آزمون و ارزیابی کار دانش‌آموز و دانشجو، هنوز تقویت‌کننده روش‌های قبالی است. همچنین، پژوهشها در همان حال که در چارچوب برنامه‌ریزی و اهداف سنجیده انجام نمی‌شود، پس از انجام هم مورد نقد علمی - نه عیب‌جویی و بهانه‌گیری هیجانی - قرار نمی‌گیرد. این نکات، وضع بحرانی علم و بویژه علوم اجتماعی در جامعه ما را پیچیده‌تر کرده است.

خانم گردا ریث (G.Reith)، نقادانه به تألیف کتاب «دوران بخت و اقبال: قماربازی در فرهنگ غربی»<sup>۸</sup> (۱۹۹۹) پرداخته است.

### علوم اجتماعی به کجا می‌رود؟

علوم اجتماعی در شرایط کنونی بیشتر به محافظه‌کاری کشیده شده است و به پیروی از روش تجربه‌گرایی ناب، به تفسیر «آنچه هست» (برداشت ناقص از عینیت‌گرایی) و تحلیل پدیده‌های اجتماعی خرد پرداخته و از فقر نظریه‌پردازی رنج می‌برد. کمتر کسانی مانند «سی. رایب میلز، تورستین ویبلن» (T. Veblen) یا دست‌کم مانند الوین گلدنر یا زیگموند باومن با موضوعی انتقادی به بررسی امور اجتماعی پرداخته‌اند. دانشمندان اجتماعی نامدار در سده نوزدهم، مانند آدام اسمیت، کارل مارکس، ماکس وبر، و حتی اسپنسر محافظه‌کار (گذشته از جهان‌بینی‌های گوناگونی که داشته‌اند) از لحاظ نظریه‌پردازی علمی، زمینه مطالعاتی جامع و تاریخ‌گرا داشته و هر یک به گونه‌ای زندگی اجتماعی را در کلیت آن بررسی کرده‌اند. در اینجا منظور کم بهادادن به جهت‌گیریهای تخصصی نیست، بلکه به نظر می‌رسد کسانی می‌توانند در موضوعی اجتماعی تخصص پیدا کنند که مطالعات پایه‌ای گسترده داشته باشند و جامعیت علمی آنان شالوده تخصصشان قرار گیرد؛ و گرنه

خود نرخ بیکاری را که در آرژانتین ۱۸ درصد بوده، غیر واقعی و آنرا ناشی از لجاجت کارگران دانسته است که از سوی رهبران اتحادیه‌های کارگری تحریک می‌شوند و از پذیرش کارهای پیشنهادی سر باز می‌زنند. گویا یکی از حاضران در جلسه می‌گوید ارزش پول آرژانتین بسیار پایین آمده و هیچ‌کس نمی‌تواند با مزدهای پیشنهادی که نزدیک به ۱۰۰ دلار در ماه است، زندگی کند. به نوشته برون، آن «مرد هوشمند»! می‌گوید: «اقتصاد بعنوان یک دانش، کاری به این ندارد که یک کارگر برای ادامه زندگی نیاز به چقدر پول دارد!» برون ضمن نقد سست بودن نظریه‌پردازی می‌نویسد: بی‌سبب نیست که اقتصاددانان از پیش‌بینی بحرانهای اقتصادی در اواخر سال ۱۹۹۴ و بحران جنوب شرقی آسیا در ۱۹۹۷ ناتوان بودند.

به‌همین سان، علوم سیاسی هم وضعی بهتر از اقتصاد ندارد. اندیشمندان سیاسی امروز با پشت کردن به میراث ارزشمند فلسفه سیاسی ۲۵۰۰ ساله و روی آوردن به بحثهای پیش پا افتاده روزنامه‌ای چنان از نظریه‌پردازی دور شده‌اند که کمتر کسی از دانشمندان علوم سیاسی معاصر توانست دگرگونیهای بزرگ در اروپای شرقی و پیامدهای آن را پیش‌بینی کند، و تنها نظاره‌گر اوضاع و دست‌بالا، مفسر شرایط جاری بودند. جامعه‌شناسی هم چنان به تحلیلهای تجربی خرد سرگرم شده که هویت علمی آن ممکن است با تردید روبه‌رو باشد. تحلیلگر گزارش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌نویسد: بحران نظریه‌پردازی چنان بر حوزه جامعه‌شناسی سایه افکنده است که آشکارا جلو هر کوششی با هدف نظریه‌پردازی درباره جامعه در کلیت آن، چنانکه هگل می‌گفت، را می‌گیرد. در این وضع، جامعه‌شناسی چنان در بند تقلیل‌گرایی و خودکاهی فراتخصص‌گرایی گرفتار آمده که می‌خواهد با نادیده گرفتن جنگل، درخت را تحلیل کند! بحران در جامعه‌شناسی که بویژه ناشی از پیروی آن از تجربه‌گرایی پوزیتیویسم بود، حال که پوزیتیویسم در برابر تندباد انتقاد قرار گرفته، به گفته برون گرفتار «معجون سکرآور پوچ‌انگاری پسانوگرایی» شده که با پیروی از نسبی‌گرایی تند، هرگونه بحث درباره مفاهیمی مانند «درست و نادرست» و «خردورزی» و استدلال قانون‌مندانه علمی را انکار می‌کند.<sup>۷</sup> بی‌سبب نیست که

همچنین میان گذشته و امروز با فلسفه‌زدایی از علم، به بحران در علوم اجتماعی و چندپاره شدن این علوم کمک می‌کند.

پیش از پایان سخن، لازم است نگاهی به شرایط جامعه خودمان بیندازیم. در این زمینه، اشاره به سه نکته اساسی لازم می‌نماید. علم در جامعه ما هنوز بومی و درون‌زا نشده است. نخستین گام برای رفع این مشکل بنیادی، گسترش پژوهشها است. پژوهش در جامعه ما هنوز جای شایسته خود را پیدا نکرده و در متن فعالیتها و نهادهای علمی قرار نگرفته است. دانشگاهیان ما بهتر می‌دانند بیشتر وقت خود را به آموزش بگذرانند تا به پژوهش. از سوی دیگر، دسترسی به پژوهشهای زاینده و پویا چیزی نیست که تنها به همت پژوهشگران واگذاشته شود. این کارها بیشتر معلول است. توسعه بومی و درون‌زای دانش و پژوهش زاینده و پویا، شرایط مناسب می‌خواهد و تنها با تخصیص بودجه برای پژوهش، مشکل حل نمی‌شود. بودجه، شرطی لازم است ولی کافی نیست. پژوهشی که راه توسعه بومی علم را فراهم می‌آورد، حمایت سنجیده می‌خواهد؛ نیازمند برنامه‌ریزی و سیاست پژوهشی است؛ امنیت فکری و اجتماعی می‌خواهد؛ پژوهشگر باید پس خوراند و اثر کارش را لمس کند و... نکته دوم اینکه نظام آموزشی ما هنوز تقلیدی و ترجمه‌ای و سترون است. بازسازی برنامه آموزش علوم در سطوح گوناگون لازم است. نکته سوم که سبب پویایی دو عامل پیش گفته می‌شود، چنگ زدن به روش نقدی است. آموزش ما بیشتر القایی است، نه انتقادی. شیوه آزمون و ارزیابی کار دانش آموز و دانشجو، هنوز تقویت کننده روش القایی است. همچنین، پژوهشها در همان حال که در چارچوب برنامه‌ریزی و اهداف سنجیده انجام نمی‌شود، پس از انجام هم مورد نقد علمی - نه عیب‌جویی و بهانه‌گیری هیجانی - قرار نمی‌گیرد. این نکات، وضع بحرانی علم و بویژه علوم اجتماعی در جامعه ما را پیچیده‌تر کرده است.

برای اینکه بحث اصلی ناتمام نماند، اشاره می‌کنیم که با سست شدن شالوده‌های علمی آموزه‌های نیوتونی / دکارتی و نزدیک شدن دیگر بار فلسفه با علوم فیزیکی و دیگر علوم، ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور و در دو یا سه دهه آینده دگرگونی بزرگی در نگرش علمی پدید آید. همچنین، با اهمیت یافتن نگرش بین رشته‌ای (in-

تخصص‌گرایی به بررسیهای بیگانه از مقتضیات کلی جامعه و به تحلیل‌های خرد می‌انجامد که کمتر می‌تواند مشکلی از مشکلات اجتماعی جامعه را حل کند. یکی از زمینه‌ها و ریشه‌های بحران در علوم اجتماعی توجه بیش از اندازه به مرزهای ساختگی میان رشته‌های گوناگون علمی و حتی مرزکشی در درون یک رشته علمی است و چنانچه متخصصان به جای برخورداری از نگرش جامع و توجه به کلیت زندگی اجتماعی، خود را به این مرزهای قراردادی سرگرم کنند، به خردنگری کشیده می‌شوند، گویی علم را تنها به سبب خود علم‌گرایی می‌دارند. بازنگری شخصیت اندیشمندان سده نوزدهم برای ما راهگشا است.

گفتنی است که علوم اجتماعی، و بویژه سه رشته اصلی که پیشتر به آنها اشاره شد، هرگاه بخواهند راه واقعیت‌گرایی و جامع‌نگری در پیش گیرند، خواهی نخواهی با «نابرابری» به صورت مانعی در برابر عدالت اجتماعی برخورد می‌کنند، و چون برخورد آنها منافع کسانی را به خطر می‌اندازد که در بی‌عدالتی به ناز و نعمت رسیده‌اند، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند به گونه‌ای که اندیشمندان اجتماعی یا به مصلحت‌گرایی و محافظه‌کاری کشیده می‌شوند که شرایط موجود و از جمله بحران را توجیه می‌کنند، یا همچون سی‌رایت میلز و ویلن به حاشیه رانده می‌شوند. این نکته‌ای اساسی و مهم در علوم اجتماعی است ولی در علوم طبیعی جایی ندارد، و بویژه بحران در علوم اجتماعی را پیچیده‌تر کرده است.

سده بیست و یکم شرایط ویژه و متفاوتی با شرایط سده بیستم دارد، و نیازمند تفسیر تازه‌ای از جهان اجتماعی، متناسب با شرایط تازه است. تا هنگامی که جنبش نظریه‌پردازی مناسب با شرایط تازه شکل نگرفته و عینیت‌گرایی تاریخی و جامع‌نگری اندیشمندان سده ۱۹ بازسازی نشود، و در حفظ مرزهای ساختگی و واقعیت‌گریز پافشاری کنیم، بحران علمی همچنان برجا می‌ماند. آنان که بر مرزبندی بین دولت، جامعه و نهادهای تولیدی (اقتصاد) پافشاری می‌کنند جدایی علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد را بیشتر می‌کنند و از کارایی و بهره‌دهی آنها می‌کاهند. تجربه‌گرایی ناب پوزیتیویستی، با مرزبندی‌های ساختگی میان دولت، جامعه و اقتصاد و

کشورهای عربی - از جمله مصر - هم آن را «انسانیات» ترجمه می‌کنند و مجله‌ای به همین نام در مصر شاید در مرکز تحقیقات اجتماعی دانشگاه قاهره منتشر می‌شود.

### مآخذ و پی‌نوشتها:

1. United Nations Development Program (UNDP). **Human Development Report 1998**. Oxford University Press, 1998, p.30.
2. Boron, Atilio A. "A Social Theory for the 21st Century?" **Current Sociology**. (Oct 1999) vol. 47, No. 4, pp. 47-64
3. Wallerstein, I. "Social Science in the Twenty. First Century", in: **World Social Science Report**. Unesco, 1999. pp. 42-49
۴. بشیریه، حسین. «تاریخ اندیشه‌ها و جنبشهای سیاسی قرن بیستم» اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۶۹-۷۰، (خرداد و تیر ۱۳۷۲) ص ۱۶ (مجموعه این مقالات به شکل کتاب جداگانه‌ای به چاپ رسیده: بشیریه، تاریخ اندیشه‌ها و جنبشهای سیاسی قرن بیستم، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص. ۱۷۳-۱۷۴).
۵. برای نمونه، نگاه کنید به: سی. رایت میلز. بینش جامعه‌شناختی، نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی. ترجمه عبدالمعبود انصاری، ۱۳۶۰، و آلون گلندر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، ۱۳۶۸.
6. Boron, Op. Cit., p. 52
7. Jamrozik, A. and Nocella. L, **The sociology of Social Problem**. Cambridge University Press, 1998, p. 33-36.
8. Reith, G. **The Age of Chance: Gambling in Western Culture**. Routledge, 1999.
9. Wallerstein, Op. Cit., p. 49

(terdisciplinary) چه بسا که تخصص‌گرایی تندروانه و محدود به تعادل برسد. در این صورت امید می‌رود آینده‌ای اثربخش در انتظار علوم اجتماعی باشد. والرشتاین در پایان مقاله خود می‌نویسد: «علوم اجتماعی، میدان مبارزه اجتماعی است، اما تنها میدان نیست و شاید مهمترین میدان هم نباشد. شکل آن بستگی به پیامدهای مبارزات اجتماعی آینده دارد، چنانکه شکل‌گیری تاریخی و گذشته آن نیز بر آیند مبارزه‌های اجتماعی پیشین بوده است. آنچه می‌توان درباره علوم اجتماعی در سده بیست و یکم گفت این است که از نظر فکری، از حوزه‌های هیجان‌انگیز و جاذب خواهد بود، اهمیت اجتماعی بسیار خواهد داشت، و در همان حال میدان بحث‌انگیزی خواهد بود. بهتر آن است که موضعی داشته باشیم که مجهز باشد به: آمیزه‌ای از فروتنی درباره آنچه امروز می‌دانیم، تفکر درباره ارزشهای اجتماعی که امیدواریم رواج پیدا کند، و اندازه‌ای از تعادل و انصاف در داوریهامان درباره نقشی که می‌توانیم در واقع بازی کنیم»<sup>۱</sup>

\* هرچند واژه humanism که به صورت جنبش «انسان‌گرایی» به فارسی برگردانده شده، موجه و مناسب به نظر می‌رسد ولی اصطلاح humanities که به خودی خود مبهم است، اغلب به صورت عبارت وصفی و مبهمتر «علوم انسانی» ترجمه می‌شود که چندان موجه نیست. زیرا معنای مفهوم اصلی را مبهمتر کرده است، بویژه این که اصطلاح «علوم انسانی» نه مرز مشخصی از علوم زیستی - مانند پزشکی دارد و نه تفاوت بارزی با علوم اجتماعی - از این رو پیشنهاد می‌کنم که اصطلاح مزبور به صورت «انسانیات» ترجمه شود. تا جایی که نویسنده اطلاع دارد، در